

جنبش آزادی خواهی مردم ایران. طرفداران احیاء سلطنت. و بورژوازی

سارا محمود

جنب و جوش ناگهانی طرفداران احیاء سلطنت پهلوی در آمریکا پس از یک دوره کمون ۲۰ ساله امری است که باید مورد توجه فعالین جنبش آزادی خواهی قرار بگیرد، بویژه که این گروه با استفاده از امکانات گسترده مالی و با اتکاء بر حمایت محافل قدرت خارجی در غرب سروصدای زیادی برپا کرده اند که می تواند اثرات بازدارنده و تخریبی در جنبش سرنگونی ایفا کند.

جنبش آزادی خواهی مردم ایران در جریان مبارزه با رژیم اسلامی حاکم به مرحله حساسی رسیده است. فعالین جنبش اکنون ناچارند در سه حوزه هم زمان به تأمل بپردازند؛ **اول** در رابطه با چگونگی پیشبرد تاکتیک مبارزه با رژیم، **دوم** در رابطه با چگونگی متشکل کردن جنبش، **سوم** در رابطه با تدوین پلاتفرم اثباتی و تکوین آلترناتیو برای رژیم کنونی. تعمق روی مسایل این سه حوزه بحث مفصل و مهمی است که موضوع این مقاله نیست و باید در جای دیگر به آن ها پرداخت. فعالیت اخیر طرفداران احیاء سلطنت پهلوی در هر سه حوزه در پیشرفت کار مردم اختلال ایجاد می کند. اول حوزه تاکتیک را در نظر بگیریم: دور جدید جنبش آزادی خواهی پس از ۴۵ سال مبارزه از پهلوی و زیر پوشش قانون و اصلاحات حالا نخستین مراحل مقابله از روبرو آغاز کرده است. در این شرایط فعالین جنبش باید در فکر تدوین تاکتیک هایی باشند که با بسیج هرچه گسترده تر مردم متناسب با توان بالفعل و امکانات شان، و فلج کرن اهرم های سرکوب رژیم شرایط را برای وارد کردن ضربه نهایی فراهم نمایند. در این شرایط گروه طرفداران احیاء سلطنت با ایجاد جار و جنجال، تحمیل شعارها و تاکتیک های خود، منتسب کردن جنبش به خود، پخش اطلاعات انحرافی و غیر واقعی، در پیشرفت تاکتیک مردم اختلال ایجاد کرده، مانع ابتکار عمل فعالین اصلی و تکوین و تکامل طبیعی و درونی شعارها و تاکتیک های مبارزه مردم می شوند؛ جلب اقشار گسترده تر مردم به جنبش را دشوار می کنند و امکان رژیم برای سرکوب جنبش را تقویت می نمایند. البته هدف طرفداران احیاء سلطنت از این تاکتیک ها ایجاد پایگاهی در داخل کشور و فراهم نمودن اسباب بزرگی در خارج بویژه نزد محافل قدرت خارجی است. اما بهای آن را جنبش آزادی خواهی مردم می پردازند. در جریان جنبش اعتراضی جوانان به بهانه مسابقات فوتبال ضداطلاعات رژیم و طرفداران احیاء سلطنت در منتسب کردن جنبش جوانان "به خارج" با هم مسابقه می دادند. در حقیقت طرفداران احیاء سلطنت، تاکتیک های مردم را "high jack" کرده و مضمون آن را ترور می کنند. همان طور که تروریست های سعودی و مصری شعارهای مردم فلسطین علیه اشغال را high jack و ترور کردند و از این طریق بزرگ ترین خدمت را به محافل راست در نظم نوین جهانی نمودند.

در رابطه با حوزه دیگر مسائل جنبش آزادی خواهی، یعنی تشکل، سلطنت طلبان دل مشغولی ندارند، در حقیقت دل مشغولی آن ها عدم شکل گیری تشکل های واقعی مردم است، زیرا آن ها هر نوع سنگربندی واقعی، در جامعه مدنی برای دفاع از حقوق مردم در برابر دولت را مانع طرح احیاء سلطنت می بینند. از این رو ایجاد کمیته های خودساخته و اغلب اسمی زیر نام مردم را در دستور تبلیغات خود قرار می دهند. البته با چنین طرح هایی جنبش هرگز نمی تواند روی پای خود بایستد، برعکس به راحتی می تواند به هر کسی که به ابزار موج سواری مجهز است، سواری بدهد. در رابطه با مسأله سوم یعنی پلاتفرم و برنامه آلترناتیو، روشن است که همه اقشار مردم ایران نه منافع مشابه و نه دیدگاه ها و اهداف مشترک در رابطه با آلترناتیو ج_ا ندارند، اما برای آن که نیروهای متنوع با دیدگاه های گوناگون بتوانند در شرایط دموکراتیک به رقابت و مبارزه با هم بپردازند شرط لازم آن است که برنامه ها و شعارها به طور مشخص تعریف شوند و شفاف و روشن زیر پرتو روشنایی در معرض دید مردم قرار بگیرند، بویژه شعارهای عمومی و مورد علاقه اکثریت مردم باید از زیر پرده ابهام بیرون آورده شوند. این مسأله بویژه در رابطه با شعارهای آزادی و استقلال اهمیت دارد که تجارب دردناک صد ساله بعد از انقلاب مشروطیت نشان داده هر

وقت آزادی، مدنیت و مدرنیسم از یک طرف و استقلال از طرف دیگر به گفتارهای خالی از محتوا تبدیل شده و از هم جدا شده‌اند، زمینه استبداد، نکبت و تیره‌روزی مردم فراهم آمده است. بنابراین شعارهای مزبور باید در قالب سیاست خارجی و داخلی مشخص و متناسب با شرایط روز تعریف شوند.

طرف‌داران احیاء سلطنت در این رابطه اصرار نه چندان عجیبی برای ایجاد ابهام در مفهوم شعارهای مزبور و تبدیل آن‌ها به گفتارهای بی‌محتوا دارند. تلاش آن‌ها برای کور کردن حافظه تاریخی مردم، به فراموشی سپردن تجارب یک قرن مبارزه برای آزادی و استقلال، جدا کردن نسل جوان از نسل‌های قبلی و محروم کردن نسل جدید از تجارب گذشته در همین زمینه و برای ایجاد ابهام در شعارها و تبدیل آن‌ها به گفتارهای بی‌محتوای نامشخص صورت می‌گیرد. باید تأکید کرد اصرار طرف‌داران احیاء سلطنت برای فراموش کردن گذشته به معنای درخواست از مردم برای بخشش به منظور گذار بی‌خون‌ریزی به منظور انتقام‌جویی نیست، وگرنه آن‌ها باید دو کودتا که دستاوردهای انقلاب مشروطیت را نابود کرد، تعطیل مجلس انتخابی و اعمال فرمان‌روایی انحصاری یک فرد، اعدام‌ها و ترورها و پر کردن زندان‌ها از روشن‌فکران، تعطیل احزاب و سانسور و اختناق ساواک، غارت بی‌حساب خزانه مملکت در دوران پهلوی‌ها را محکوم کرده و تقاضای بخشش می‌کردند، آن‌ها باید توضیح می‌دادند که بر سر سیاست موازنه منفی که سیاست‌مداران عصر مشروطه مطرح کردند و دکتر مصدق به نحو درخشانی آن را پیش برد و تنها سیاستی بود که همراه با دموکراسی در درون در شرایط جنگ سرد می‌توانست ایران را از مسیر عقب‌ماندگی خارج کرده و به کشوری قدرتمند در خاورمیانه تبدیل نماید چه آمد و آن‌ها در آینده می‌خواهند چه کنند، آیا می‌خواهند مثل شاه تحت عنوان توخالی "حکومت مستقل ملی" وابستگی یک جانبه را که لاجرم سیاست سرکوب در داخل را به هم‌راه می‌آورد، پی‌گیری کنند یا تغییر مسیر داده‌اند؟ حادثه‌ای که در هنگام مصاحبه آقای ارسبی با تلویزیون وابسته به سلطنت‌طلبان روی داد، حتی اگر خود آقای ارسبی منکر شود، به خوبی نشان داد که چگونه طرح شعار مبهم آزادی در خدمت سرکوب آزادی قرار می‌گیرد. این حادثه به عنوان نمونه روشنی همچنین وجوه مشخص سیاست داخلی و خارجی طرف‌داران احیاء سلطنت را نشان داد، یعنی سرسپردگی کامل به سیاست حامیان خارجی و سرکوب هر کس و هر نیرو که این سیاست را با منافع ملی در تضاد بداند. تلاش طرف‌داران احیاء سلطنت برای به فراموشی سپردن گذشته به منظور طلب عفو نیست، طلب نادانی و بنابراین ناتوانی مردم است؛ تقاضای نداشتن برنامه و پلاتفرم برای جنبش آزادی‌خواهی است، تقاضاست از مردم برای پرش در تاریکی تا این‌ها بتوانند سیاست‌های گذشته را پی‌گیری کنند، سیاست‌هایی که ایران را به عصر قبل از انقلاب برنمی‌گرداند، بلکه آن را ویران می‌کند. چگونه می‌توان نسلی را که در کوره مبارزه ۲۰ ساله‌ای که خود یک تاریخ کامل است آبدیده شده و تجربه بلافصل کودتای ۳۲ تا انقلاب ۵۷ را هم پشت سر دارد وادار به نادانی و ناتوانی کرد؟ جز از راه ویرانی درونی آن؟ و چه سیاست خارجی بهتر از سرسپردگی به سیاست‌هایی که اکنون کل منطقه خاورمیانه را به کانون آتش و بحران تبدیل کرده، شرایط عمومی را برای ویرانی ایران فراهم می‌کند؟ البته این ویرانی برای طرف‌داران احیاء سلطنت ممکن است دست‌آوردی داشته باشد و نیروهای درون کاست سلطنت ممکن است مثل "ژنرال‌ها" و "پروفسورهای" جریانات «اتحاد شمال» افغانستان برای خود جای پای باز کنند.

اما وضع بورژوازی که از این کاست حمایت می‌کند مضحک است. حقیقت این است که دوره‌های طولانی استبداد بناپارتنی در تاریخ جدید ایران، نه فقط مردم را از سلاح تشکل و تحزب محروم نموده، بلکه بورژوازی ایران نیز از هویت سیاسی تخلیه کرده است. کافی است به مواضع بورژوازی در همین دوره اخیر توجه کنیم. بورژوازی در این دوره به لحاظ هستی‌سیاسی به دو بخش تقسیم شد، بخشی امید خود را به اصلاحات در جمهوری اسلامی بست. جمهوری اسلامی‌ای که در آسمان آینده‌اش نه در داخل کشور و نه به لحاظ بین‌المللی حتی یک ستاره ندارد. بخش دیگر سرنوشت خود را به کاست سلطنت سپرده است. کاستی که در دوره حکومتش ایران را به جایی رسانید که دار و دسته فقه‌های شیعه بتوانند تصرفش کنند و اکنون هم مانند بورژوازی

نشان داده که نه چیزی را فراموش کرده است نه چیز جدیدی آموخته است. همان هو و جنجال به شیوه اوپاش شعبان جعفری، همان میل سواری بر همه، همان عطش برای حفظ ثروت بدون پرداختن حتی یک ریال غرامت، همان اتکاء بر زور خارجی و اطاعت یک‌جانبه از سیاست‌های تعیین شده حامیان برای مردم خاورمیانه. سلطنت‌طلبان که به گفته شاملو وطن شرم‌گاه‌شان هم نیست، برای‌شان مهم نیست که با کف‌زدن برای بمباران افغانستان و تحریم عراق بر ویران کردن ایران به طریقی مشابه صحنه می‌گذارند، چرا که ایران گرفتار دردی مشابه است و باند تروریست پرور بر آن حکومت می‌کند که دو راه برای خلاصی از دست آن وجود دارد: سرنگونی‌اش توسط مردمی سازمان‌یافته و آگاه، یا راهی که در افغانستان پیموده شد. یعنی کشتن مریض همراه با مرض.

اما اگر کاست وابسته به دربار سابق برای وطن تره خرد نمی‌کند معلوم نیست بورژوازی در یک ایران ویران شده چگونه می‌تواند سرمایه بیندوزد و نیروی کار استثمار کند. در حقیقت در شرایط کنونی ایران، بورژوازی _که نمی‌تواند دمکرات باشد_ برای آن‌که بتواند منابع ثروت و کار کشور را به ابزار انباشت خود تبدیل کند حداقل باید لیبرال باشد. اما فرمان‌روایی انحصاری فردی در یک اقتصاد نفتی و وابستگی بورژوازی به آن، از بورژوازی ایران طبقه‌ای فاقد هویت سیاسی ساخته که فقط می‌تواند به این یا آن کاست حکومتی آویزان شود، بی‌آن‌که بتواند سیاست خود را به آن تحمیل کند و در نتیجه همراه صعود و سقوط آن‌ها برمی‌خیزد و به زمین می‌افتد.

جنبش آزادی‌خواهی در شرایط دشواری به سر می‌برد. از روبرو با دشمنی تا دندان مسلح روبروست و از پهلوی با انواع اختلال‌ها. مردم کشور ما و بویژه جوانان ما در مبارزه برای آزادی و رهایی خود دارند کشور را از مرحله حساسی عبور می‌دهند. پیروزی این نسل منوط به آگاهی و قدرت سازمان‌دهی بر اساس این آگاهی است و این خود مستلزم مبارزه در چند جبهه. اگر خط راهنما یعنی تلاش برای حاکمیت مردم، به دست مردم و برای اکثریت مردم حفظ شود و تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی به مثابه وظیفه مقدم از دست نرود این جنگ در جبهه‌های مختلف مبارزه مردم ما برای دمکراسی و رهایی را تقویت می‌کند. بنابراین از جنگ در چند جبهه نباید هراسی به خود راه داد و برای جلوگیری از افتادن به دام تله‌ای جدید بعد از رهایی از یک تله، باید مبارزه در چند جبهه را با آغوش باز پذیرفت و با تدبیر به پیش برد.